



سوسیالیسم و سوسیالیستها

(یادداشتهای کوتاه تبلیغی)

(جزوه دوم)

بجای مقدمه

در ادامه جزوه اول "سوسیالیسم و سوسیالیستها"، از میان مندرجات نشریه حزب سوسیالیست امریکا در سالهای نزدیک به 1910، منتخبی از نوشته های کوتاه درباره موضوع سوسیالیسم را در اختیار دارید. نوشته های حاضر حاصل ترجمه آزاد، بازنویسی و اقتباسی از متون اصلی است.

علیه بیکاری

اریبهشت 1400

سوسیالیسم چیست؟

چند حقیقت ساده درباره سوسیالیسم که شاید کمتر به آن فکر کرده باشید:

سوسیالیسم دوست واقعی مالکیت خصوصی است!

چرا که سوسیالیسم خواستار مالکیت عمومی، خواستار کنترل جامعه بر وسایل تولید و توزیع است تنها به این دلیل که این مطمئن ترین و سراسر ترین راه ممکن برای برخورداری آحاد جامعه از ملزومات یک زندگی شایسته است که در طی آن هر فرد با آرامش کامل بتواند خود و فقط خود، فارغ از ترس بیکاری و گرانی، بدون از سودپرستی یک اقلیت انگل بر سرنوشت خود حکم براند.

سوسیالیسم طرفدار "خانه" و علائق خانوادگی است؛

چرا که سوسیالیسم داشتن مسکن را منوط به استطاعت مالی نمیکند. هر فرد، چه کودک و چه بزرگسال باید از مسکن مناسب برخوردار باشد. تغذیه و تامین نیازهای یک کودک و وظیفه دولت است، و با شرایط کار سوسیالیستی و الغاء استثمار کار مزدی، والدین از فراغت کافی برای لذت بردن از همنشینی با فرزندان خود برخوردار میشوند.

سوسیالیسم طرحی دگم و از پیشی برای جامعه بعدی در آستین ندارد؛

چرا که طرح خشک و از پیشی برای زندگی شهروندان نیست، سوسیالیسم جز قدرت بهره کشی از دیگران، هیچ چیز دیگر را از کسی سلب نمیکند. جامعه و انسانها با چنین نظمی خوشبخت تر هستند و میتوانند بدون از اعمال اراده اقلیت سودجو برای خوشبختی بیشتر خود راه های تازه تری بیاندیشد.

سوسیالیسم طرحی برای کار بیشتر شهروندان است؛

چرا که سوسیالیسم بر علیه فقر، و برای شکوفایی کار و تولید و خلاقیت است؛ سوسیالیسم راه را بر این هموار میکند که هر فرد هر قدر میتواند، هر وقت میخواهد، در هر بخش از جامعه که مایل است برای تعالی خود و جامعه تلاش کند...

سوسیالیسم محافظه کار ترین نیروی اجتماعی بشر است؛

چرا که در نقد و دگرگونی کتافات نظم کهن کاپیتالیستی وسواس دارد، پیگیر است، عجله

بخرج نمیدهد، رو به گذشته سخت گیر، بیرحم و انتقامجو است و درست به همین دلیل لوکوموتیو بزرگترین اعتراض و مبارزه سازمان یافته تاریخ بشری است که نیروی اتحاد، و بیشتر از آن، نیروی اشتیاق را با دینامیسم یک انقلاب جلو میراند.

سوسیالیسم بر آگاهی و دانش استوار است

سوسیالیسم عمیق ترین و رادیکال ترین اعتراض علیه نظم سرمایه داری را در خود دارد، اما پیشرفت در ساختن جامعه سوسیالیستی نه بر نارضایتی صرف بلکه بر گام های آگاهانه و بر دانش استوار است.

امروز طبقه کارگر اکثریت جامعه را شکل میدهد، بیش از هر وقت دیگر تولید در جامعه را در انحصار خود دارد، از موقعیت خود ناراضی تر از هر زمان دیگری است، اما هیچ کدام به معنای نزدیکی به یک جامعه سوسیالیستی نیست. به این دلیل که علاوه بر انبان سرشار از نارضایتی علیه کاپیتالیسم باید اعتماد به طبقه خود برای کنترل جامعه بپروراند، از سوسیالیسم و ظرفیت های خود برای برپایی نظم سوسیالیستی آگاه شود. در دناک است که هنوز هم در نمایش های انتخاباتی از میان انگلهای سرمایه آن که بیشتر خون کارگر را مکیده است خود را محق تر میدانند که رای اعتماد کارگران را در صندوق های رای جمع کند.

تحت نظام کاپیتالیستی هیچگونه مرز یا استاندارد مشخصی برای سهم کارگر از ثروت و امکانات جامعه وجود ندارد. قاعده اصلی همان منطق برده داری است: هر چه کارگران بیشتر و بهتر تولید میکنند، خود فقیرتر و محروم تر میشوند. یک فرزند خانواده کارگری بسرعت میفهمد که قانون بیشتر از هر چیز دیگر در جامعه طبقاتی است و طبقه حاکمه هم ارگانهای قانونگذاری را در اختیار دارد، و هم ارگانهای تفسیر قانون، و هم خود مرجع تعیین و اعمال مجازات ها است. کاپیتالیستهای برده دار عملاً هیچ حق و ادعایی را برای کارگر برسمیت نمیشناسند. هر وقت دلشان بخواهد و هر وقت منافعشان حکم کند، در یک قانون مثل آب خوردن، صدها هزار را دست جمعی اخراج میکنند، از خدمات اجتماعی محروم میسازند، و صندوقهای بازنشستگی را مورد دستبرد قرار میدهند.

وقتی هم که اعتراض کارگران اوج میگیرد همیشه سر و کله یک نماینده کمی "با انصاف تر" بورژوا در تنگنای روزگار پیدا میشود، او برای کارگران دایه مهربان تر از مادر تشریف دارند، او کمتر اهل حرف است و رهنمودهای عملی دارد: او از کارگر میخواهد ساکت و مطیع در انتظار مزاج بهتر طبقه حاکم بنشیند یا بارشوه سر و ته ماجرا را هم بیاورد.

در مقابل هیولای سرمایه، سوسیالیسم به معنای خلع ید کامل طبقه حاکم از همه دارایی و همه ابزارهای توطئه، تنها تکیه گاه قابل اعتماد طبقه کارگر میتواند باشد. برای طبقه کارگر سوسیالیسم، هدف او و نقشه راه است؛ سوسیالیسم، حزب او و روش و آیین مبارزه است؛ آگاهی و اعمال اراده سوسیالیستی تجسم پیروزی است.

هدف از سوسیالیسم چیست؟

هدف سوسیالیسم تحولاتی است که در همان قدم اول برای هر کارگر ارزش کامل آنچه نیروی کارش تولید می کند را به او برمیگرداند.

جزئیات روش هایی که قرار است این هدف به انجام برسد، نمیتواند از هم اکنون با دقت روشن گردد. قدم های یک جنبش بزرگ بر متن تغییر مستمر شرایط عینی نه قابل پیش بینی است و نه لزومی به دلمشغولی به حدس و گمان دارد. نظام سرمایه داری بر مبنای روابط کارمزدی، امروز همان چیزی نیست که دیروز بود و فردا همان چیزی نخواهد بود که امروز است. به همین دلیل تاکتیک های جنبش سوسیالیستی برای برآورده کردن شرایط جدید متفاوت است و جزئیات جدیدی قدم های پیش رو از مصاف های عملی استنتاج خواهد شد. اما در این مسیر یک چیز تغییر نخواهد کرد: "نیروی کار تمام ثروت را تولید می کند: ثروت متعلق به تولیدکننده آن است." این هسته اصلی سوسیالیسم است و نقطه نوک نیز تبلیغات سوسیالیستی را تشکیل میدهد.

سوسیالیسم بر این ایده استوار نیست که گویا سوسیالیست ها بهتر از افراد دیگر هستند. سوسیالیسم یک نهضت برای تغییر و اصلاح افکار و روش زندگی آحاد جامعه نیست. سوسیالیسم انسانها را محصول شرایط اجتماعی و اقتصادی آنها میداند و فلسفه مبارزاتی آن بر روی متحد کردن و تلاش برای چاره جویی مشترک کارگران و مردم زحمتکش متمرکز است.

انسانها با قرار گرفتن در مناسبات بهتر و عادلانه با شرارت بیگانه اند؛ هر فرد در احاطه مهربانی خانواده یک شهروند خوب از کار در میآید؛ و بر عکس همین فرد در احاطه تبه کاران شخصیت و رفتار دیگری را بخود میگیرد.

یک فرد کارگر در روابط کاری متکی بر مزد عادلانه شخص کاملاً متفاوتی نسبت به



همان کارگر در منگنه استثمار و کارمزدی است.

رقابت در کاپیتالیسم مانند رقابت در بازی پوکر است. کسی که طولانی تر دوام میآورد و وسیع بلوف های سنگین قیمت بیشتری دارد برنده است و جیب بقیه را خالی میکند. هواداران کنترل رقابت، کودکانی هستند با چشم گریان از برنده میز پوکر چشم پوشی از چند اسکناس را میطلبند. سوسیالیستها نه بازی و نه برنده، هیچکدام را به رسمیت نمیشناسند. همه پول قمار باید به آنها بازگردانده شود.

اولی: یک دلار تو جیبیت داری به من قرض بدی؟

دومی: برای چی میخواهی؟

اولی: می خواهم آن را به آن فرد فقیر بدهم

دومی: سخاوت تو باعث میشه یه روزی تو در دسر بیفتی!

آیا تا به حال به ذهن شما خطور کرده است که نیکوکاران بزرگ جهان با بخشش پول دیگران است که برای خودشان شهرت و نیکنامی دست و پا میکنند؟

اینجا یک میلیونر پیش من ایستاده. حتما شنیده ای که مردم میگن اون یک میلیون دلار ارزش داره . باور نکن.

هیچکس حاضر نمیشه یک میلیون دلار برای این فرد بدهد. منظور این است که او یک میلیون دلار ثروت و دارایی داره.

بگذارید بپرسم چطور و از کجا آیا یک نفر می تواند یک میلیون دلار درآمد داشته باشد؟

بله، با یک حساب سرانگشتی، اگر او هر روز در سال، هفته ها و حتی همه یکشنبه ها کار کند، نزدیک به سیصد سال و معادل ده دلار در روز برای این کار لازم است و به شرط آنکه هرگز حتی یک سنت از این پول صرف غذا و یا هیچ نیاز دیگری نشود.

در حال حاضر به ندرت یک شغل تولیدی در جهان وجود دارد که در آن یک کارگر بتواند بیش از ده دلار در روز درآمد داشته باشد. اما یک میلیون دلار برای یک تولید

کننده، یک فرد با امتیازات قانونی برای چاپیدن کار و زحمت دیگران، اصلاً رقم قابل توجهی نیست. بطور معمول در حال حاضر از حاصل کار یک ساعت کارگر به ارزش واقعی پنج دلار، فقط دو دلار دستمزد عاید این کارگر میشود. سه دلار مابقی به جیب کارفرما میرود. میلیونر ما با هزار کارگر در عرض دو سال به مبلغ دلخواه خود رسیده است. باید چند تفاوت کوچک دیگر را هم در نظر گرفت. میلیونر ما لازم نیست دست به سیاه و سفید بزند، اصلاً لازم نیست حتی یکبار رنگ و رخسار کارگرها را دیده باشد، لازم نیست در دزدی روزانه خود از دستمزد و زحمت کارگرها خم به ابرو بیاورد چرا که این خدمات را ماموران دولتی با کمال میل بعهده میگیرند؛ و بلاخره ایشان لازم نیست زحمت و رنج و محرومیت پس انداز بخود بدهند. مادام که ایشان در قایق های تفریحی در حال خوشگذرانی هستند، بهره بانکی تازه پول بیشتری را از بهره قرض همان کارگرها نصیب حساب بانکی ایشان میکند.

و تنها چیز مهم قابل اعتنا از زندگی میلیونر ما، باید از سخاوتمندی سالانه در اهدای مقداری از سودهای "باد آورده" به کتابخانه شهر گفت. این سخاوتمندی با تشویق و ستایش رسانه ها و البته با خفیف های مالیاتی بدون اجر باقی نمیماند.

امورات خیریه، هر چه میگذرد مبالغ نجومی و بیشتر و بیشتری را بخود اختصاص میدهد، جا برای سرمایه داران و شرکت های بدنام تری آبرو میخورد و در باره قربانی و مجرم دروغهای بزرگتری را بدست میدهد. بخش مهمی از امورات خیریه توسط دولت اداره میشود. در یک اقدام نفرت انگیز بجای اینکه حقوق کارگر در زمینه دستمزد و بیکاری در دستور قرار بگیرد، کارگران به نوانخانه ها حواله میشوند و در یک چشم بهم زدن ثروتمندانی که از محرومیت کارگران بهره برده اند به مثابه فرشتگان جلوی صحنه ظاهر میشوند. طنز تلخ آنجاست که در این معرکه خبیث ترین سارقان، بهترین نیکوکاران قلمداد میشوند.

شیکاگو شهر کوچکی است اما از ثروتمندان نیکو کار مشهور ایدا کم نیاورده است، "مردانی که شیکاگو را ساختند" شهرت و احترام زیادی را برای آنها فراهم آورده است. اما این شیکاگو است که از یک مشت اسکناس و یک مشت آهن پاره در چهار دیواری یک کارخانه، ثروت عظیم و میلیونها دلار ثروت ساخته است. این شهر در میان کارگران رنجور و در هم کوبیده در حال خفه شدن است. این شهر نه فقط با کارخانه خارج از شهر بلکه با محلات فقیر، بیخانمانها، خیل بیکاران، میخانه های ارزان، با بازداشتگاه های کثیف، با پرسه و لگردان در میان زباله ها نیز "ساخته" شده است. جمعیت اصلی شهر را کارگران کارخانه های جدید تشکیل میدهند که علاوه بر شانزده ساعت کار روزانه، وسع تامین نان و کره را ندارند. بدبختی انسانی شیکاگو غیرقابل گفتن است. این شهر البته میلیونرهای جدیدی را خلق کرده است. اما آنچه مسلم است شیکاگو بدون دزدان میلیونر، بدون نمایشهای دروغین و چرکین نیکوکارانه بمراتب سربلند، سالم تر و شادتر میبود.

در شیکاکوی سوسیالیست هیچ نیکوکاری وجود نخواهد داشت. هر کس بشردوست خودش میشود،

به جای اینکه اجازه دهند از جیب خودشان بزدند و بخش ناچیزی از پول دزدی را اینبار با منت بازگردانند، مردم مستقیماً از پول خود و از جیب خود خرج میکنند.

کارگر چشم براه دستمزد خود، مجبور است با سوت کارخانه در محل و پای ابزار تولید حاضر باشد، در غیر اینصورت از تولید خبری نخواهد بود. او باید هر ساعت و بدون وقفه تولید را هدایت کند و محصول کار خود را تحویل دهد. برای سرمایه دار شرایط متفاوت است، چرخ تولید میتواند به گردش خود ادامه دهد بدون آنکه او حتی پایش به کارخانه افتاده باشد. او میتواند در رختخواب باشد، اقیانوسها دورتر وقت خود را با بیکاری صرف نماید و همزمان تولید محصولات کماکان سود مورد انتظار را هر جا که باشد به حساب بانکی او روانه کند.

کاپیتالیست ما یک زانده در مسیر تولید بیش نیست. در عوض او به دریایی از ایده ها و ابزار نبوغ آسا نیاز دارد که کارگر را به رضایت و تسلیم به شرایط کار و زندگی خود وادار سازد. کارگر میتواند به جویبارهای شیر و عسل، به همدمی با تمام فرشتگان هفت آسمان شکم خود را صابون بزند، به شرط آنکه بی عدالتی آشکار و زمخت امروز را تحمل کند؛ کارگر میتواند ناراضی باشد، عضو هر تعداد اتحادیه کارگری شود، بشرط آنکه به بیمه های بازنشستگی و بیکاری و ایام بیماری رضایت دهد، و البته سهم بیمه خود را بموقع بپردازد. کارگر حق دارد به اصالت فیلسوفانه کار سر به فلک بردارد به این شرط که در تولید به وظیفه شناسی ساده لوحانه ادامه دهد.

شنیده اید که مخالفین لیبرال از ما سوسیالیستها ایراد میگیرند که در تبلیغات خود در زمینه مبارزه طبقاتی خشن و افراطی عمل میکنیم. منتقدین ما ابراز تأسف می کنند، می گویند: "شما نمی توانید مگس ها را با سرکه بگیرید." آنها ما را به استفاده از "کوزه های عسل" پیامهای "برادری ملی" تشویق میکنند.

اما ما مگس شکار نمیکنیم. ما با حشرات کاری نداریم. ما در مبارزه طبقاتی از یک طرف با کفتارهایی سر و کار داریم که نه به شکر و نه به سرکه، هیچ علاقه ای ندارند. لذت آنها خون انسان آمیخته با بوی عرق است؛ و از طرف دیگر کارگران هستند که از شکار بیرحمانه سرمایه جانشان به لب رسیده است.

آیا غارت و چپاول همان اموال و مالکیت است؟ آیا هر کس صاحب آن چیزی است که از کس دیگر دزدیده است؟

پس چگونه است که یک اقلیت کوچک در جامعه حاصل کار و تولید بخش بزرگ کار کن جمعیت را به یغما میبرند؟ چگونه است کسانی مالک املاک هستند بدون آنکه تولید کننده آن املاک باشند؟ این املاک و اموال تنها با زور میتوانند در تصاحب صاحبان فعلی باشد و فلسفه ارتش و سرکوب و زندانها دقیقا برای حفاظت از دزدان و زورگویی آنها ناشی میشود.

هیچ دقت کرده اید که برده داری مدرن از راه کارمزدی بسیار پر سودتر از برده داری عهد قدیم است؟

دلیل اصلی آنجاست که برای برده داران "استخدام" یک برده بسیار با صرفه تر از آن است که صاحب برده باشد. یک ارباب بهتر است که صاحب ماشین ها، ابزار تولید و زمین باشد تا صاحب خود کارگران. همه هنر اربابان جدید در آن خلاصه میشود که دستمزدها از حد نیازهای پایه کارگران فراتر نرود. در یک کلام همه چیز به منطق شکم های گرسنه سپرده شده است. یک کارگر باید گرسنه بماند، از آن مهمتر، هیچ وقت از هراس تامین زندگی فرصت فراغت نیابد؛ یک کارگر باید بداند بدون ارباب او دیگر کسی نیست، به هر بلایی میتواند دچار شود، و قبل از هر چیز و هر کس قانون و دولت است که شریانهای زندگی را یکی پس از دیگری بر روی او مینهند.

در فاصله دو عصر از توحش و بربریت بهره کشی از انسان، زنجیر و شلاق و ارباب به جای خود باقی است، تنها چیزی که تغییر کرده صف لشکری از مجیزگویان و کاسه لیسان است که در تداوم این نظم تکه نان محقرشان عجالتا در روغن است.

یک مبلغ مذهبی در تبلیغات ضد سوسیالیستی خود پرسیده که سازماندهی کار در جامعه سوسیالیستی چطور خواهند بود؟ با آنها که اصلا حاضر به کارکردن نباشند چه رفتاری خواهد شد؟

قبل از هر چیز بهتر است این مبلغ مذهبی تکلیف خود را با روش معمول کاپیتالیستها روشن میکرد. جلوی چشم ایشان نان مردم به گرو گرفته میشود، تا شکم های گرسنه مردم را وادار به کار کند. هر کس هم که تن به کار نداد، به جهنم! "بنا تصمیم خود" از گرسنگی بمیرد.

اما ما سوسیالیست ها مردم را وادار به کار نخواهیم کرد. مشکل مردم کار و کارکردن نیست، مشکل مردم بیگاری و بردگی رسمی است، مشکل انسانها گله بزرگ مفت خورهایی است که از جمله مبلغین مذهبی دست به سیاه و سفید زده گردن کلفت میکنند.

جامعه سوسیالیستی به هر کس اجازه خواهد داد هر چقدر که میتواند و هر کاری را از آن لذت میبرد، در کار اجتماعی سهمی را بعهده بگیرد. با قطع بهره کشی و سودجویی میزان کاری که باید صورت بگیرد دست کم به نصف کاهش خواهد یافت.

"وطن فروش" یک اتهام سنگین است که در مفاهیم مختلف بکار برده میشود. بنظر میرسد که خیانت به منافع و مصالح مردم، مشخص ترین تعریف است که از این اتهام میشود بدست داد. نمونه های آن مقامات اداری هستند که اموال عمومی را در راه منافع فردی خود و شرکای خود مورد سوء استفاده و یا در اختیار بیگانگان قرار داده اند.

باید یک شوخی بزرگ در کار باشد، چرا که کل نظم کاپیتالیستی بر اساس "خیانت" استوار است. دولت و مجلس و کل ساختار حکومت یک سازمان مخوف و آشکارا تبهکارانه هستند که اموال و دارایی، زمین و کوهها و جنگل ها، راه ها و منازل و کارخانه ها را در ازای پول و پاداش ماهانه در خدمت سود یک عده گانگستر مافیا مسلک "میفروشنند". در پرونده این "وطن فروشان" باید خدمات از "ستون پنجم" را اضافه کرد که بهترین فرزندان "وطن" را چشم و گوش بسته به اردوگاه های کار دشمن میفرستند و در لجنزار پستی مفرط خویش، زنان شریف ترین مردمان را به کور سوی چراغ برق خیابانها حوله میدهند تا نان خود را در هم آغوشی با زباله ها و هوسهای هرزه "دشمن" به کف بیاورند.

درس اول مبارزه طبقاتی توسط سوسیالیستها از آنجا شروع میشود که وطن مشترکی در میان نیست. بلافاصله باید اضافه کرد دشمنی سرمایه با طبقه کارگر بر سر هر ذره ناچیز از منافع خود از همه لشکر کشی های تاریخ با بیگانگان خونین تر و بیرحمانه تر است. در مقابل، سوسیالیستها جنگ "وطن" با کسی ندارند، اما دشمنی عمیق و سازش ناپذیر آنها با بهره کشی و امتیاز انگل وار است. ما در اوج پیروزی انقلاب کارگری، کسی از طبقه بورژوا را از وجود وطن محروم نخواهیم کرد، میتوانند اطمینان داشته باشند که همه کوه ها و جنگل ها و تمام معادن و کارخانه ها، آغوش سرزمین مادری بر روی آنها باز خواهد بود تا با تکیه به کار خود شرافت را لمس نمایند.
